

و مرثیه ها مطربان بطرز آن قوم بسته میخوانند * چون از او
 اولاد ذکور نماید حکومت پیرادر زاده اش بوداق بن رستم قرار
 گرفت * و چون دو سال حکومت ناقص کرد نو کران و آغایان
 کما ینبغی اطاعت او نمی کردند ازین غصه فوت کرده دولت آن
 طبقه منقرض گردید و بنو کران ایشان انتقال یافت * اول کسی که
 بعد از انهدام آن خاندان حاکم بابان شده و بر سریر حکومت
 نشسته پیر نظر بن پیرام است * و او مردی بود بزور سخاوت
 آراسته و بحلیه شجاعت پیراسته . از حسن خلق او رعیت و سپاهی
 راضی و شاکر بودند و از وفور عدالت او رعایا و برابا در مهاد امن
 و امان بکمال فراغت غنودند * و بقوت بازو ناحیه کفری من
 اعمال دار السلام بغداد بید تصرف در آورده داخل ولایت بابان
 گردانیده * و بعد از ولایت منقسم بدو حصه شد ﴿ سلیمان ﴾
 نام شخصی بعد از فوت پیر نظر بن پیرام ولایت بابانرا باستصواب
 میر ابراهیم که هر دو از تربیت یافته کان پیر بوداق بودند در زمان
 خود ایشانرا میر سنجاق کرده بود ولایت بابانرا در میانه خود
 قسمت کرده متصرف شدند * و چند مدت با یکدیگر بطریق
 محبت و مصادقت سلوک کرده آخر الامر با فساد مفسدان در میانه
 ایشان محبت و مودت بدشمنی و عدوات مبدل شد • اما عاقبت
 سلیمان ابراهیم را بقتل آورده حصه ولایت که باو تعیین شده

بود ضمیمهٔ حکومت خود گردانیده * و چون با نزده سال
 از ایام حکومت او متمادی شد عالم فانی را وداع کرده
 بجهان جاودانی خرامید * و ازو حسین ورستم * و محمد و سلیمان
 چهار پسر ماند ﴿ ابراهیم ﴾ بعد از فوت پیر نظر نه سال
 بطریق اشتراک نصف ولایت بابان را متصرف بود و چون در
 دست سلیمان هلاک شد ازو حاجی شیخ و امیره و میر سلیمان سه
 پسر ماند * حاجی شیخ بن ابراهیم بعد از قتل پدرش ترك او طان
 و مصاحبت خلان نموده بخدمت شاه طهماسب بدیار عجم رفت
 و از شاه مزبور نسبت باو امداد و معاونت واقع نشده مایوس
 و منكوب بولایت خود معاودت کرده * در ناحیهٔ تلین و دباله
 و کلاء میر عزالدین نام برادر میر سلیمان را بقتل رسانیده * نواحی
 مذکور را بتصرف در آورد * و بعد از فوت میر سلیمان بوعوم
 ولایت بابان استیلا یافته حاکم مستقل شد * و نسبت بشاه
 طهماسب ازو اوضاع نالایق سر میزد تا آنکه شاه طهماسب سه
 مرتبه لشکر بر سر او فرستاده * هر سه مرتبه شکست بر قرلباش
 افتاده حاجی شیخ غالب آمد * باوجود آنکه از امر او حکام
 کردستان سوای چند نفر از طلاب و دانشمندان که به نیت
 غز او جهاد تیر و کمان برداشته بدو ملحق شدند * کسی دیگر بدو
 معاونت نمود * در تاریخ سنهٔ احدی و اربعین و تسه ماهه که سلطان

سلیمان خان غازی فتح دار السلام بغداد نموده قشلاق در آنجا
 فرمود * حاجی شیخ بعزم سده بوسی سلطانی روانه کشته * چون
 بناحیه مرکه رسید اهالی آن ناحیه در دفع او اتفاق کرده در
 هنگام شکار بخصوص در محلی که با معدود چند بادای نماز فریضه
 مشغول بود اگراد دیونهاد مانند باد صرصر باتیغهای ابدار بر سر
 او تاخت آورده شعله آتش حیاتش را فرو نشانیده بخاک تیره
 برابر ساختند * و امیره نام برادرش را هم در آن معرکه بقتل آوردند
 و از بوداق و صارم نام دو پسر ماند و برادر دیگرش سلیمان نیز باجل
 موعود عالم فانی را بدرود کرد * بوداق بن حاجی شیخ چون پدرش
 در دست اجلاف ناحیه مرکه بقتل رسید و این قصه در بغداد بمسامع
 عز و جلال سلطانی رسید از عنایت بیغایت پادشاهی ایالت بابان
 بدو ارزانی کشته و مدت شانزده سال بارعایا و برایا بطریق رفیق
 و مدارا سلوک نموده * آخر الامر بتحریرك بعضی اعزه که شرح
 آن در ضمن قضایای آینده مذکور خواهد شد حسین بیک ولد میر
 سلیمان طالب حکومت بابان کشته از دیوان پادشاه سلیمان مکان
 بدو مقرر شد و با مداد و معاونت سلطان حسین حاکم عمادیه بضبط
 ولایت موروثی متوجه شده * بوداق بیک تاب مقاومت ایشان
 نیاورده فرار کرده التجا باستانه شاه طهماسب برد * و چون
 مدت شش ماه در آن ولایت تردد نمود رستم پاشای وزیر اعظم

بامید نوید ایالت بابان اورا از ولایت عجم باستنبول آورده حکومت
 بابان از عواطف علیہ سلطانی بدو مرحمت شد * و بنواز شات
 بیکرانه خسروانه بین الاقران مفتخر و سرافراز گشته بجانب
 اوجاق موردی شرف عودت نمود * چون بموضع (رایبه بولاق)
 رسید حسین بیک ولد میر سلیمان باموازی هشت هزار پیاده
 و سوار باراده محاربه و کارزار اورا استقبال نمود * هنوز در
 معرکه جدال و قتال ده کس برخاک بوار نیفتاده بود که حسین بیک
 سالك طریق فرار گشته روانه آستانه سلیمانی شد * و چون
 بوساطت عظماء امرا بعز عتبه بوسی مشرف گردید فرمان واجب
 الاذعان سلطانی بنفاد پیوست که بطریق مشارکت در حکومت
 بابوداق بیک عمل نموده هیچکدام از امتثال امر سلطانی تجاوز
 نفرمایند * حسین بیک برسبیل استعجال متوجه الکای بابان
 گشته کار در میانه محاربه و مجادله انجامید و حسین بیک در آن معرکه
 ببارادش رستم بیک عازم سفر آخرت شد * چون این اخبار در
 درگاه سلطانی شایع شد نایره غضب سلیمانی شعله کشیده امراء
 اکراد که بجوار بابانست بدفع بوداق مأمور گردانید و بوداق را
 قوت مقاومت آنجماعت نبود فرار کرده التجا بسطان حسین بیک
 حاکم عمادیه برده سلطان حسین بیک حقیقت احوال اورا معروض
 پایه سر بر گردون مصیر گردانید * واستدعا نمود که جرایم اورا

بعضو واغماض پادشاهی مقرون سازند * وایالت موروثی را بدو
 مرحمت فرمایند * سلطان خطا پوش حسب الالتماس حاکم عمادیه
 از کناهان او در گذشته * سنجاق عینتاب را در عوض ایالت بابان
 بدو عنایت فرمود و حصه بوداق بیگ را بطریق سنجاق بولی بیگ
 نام شخصی مقرر داشتند * و در هنگامی که منازعه و مناقشه
 در میانه شاهزاده کان عظام سلطان سلیم و سلطان بایزید در قونیه
 اتفاق افتاد بوداق بیگ جانب سلطان بایزید گرفته روانه
 کوتاهیه شد و فرمان قضا جریان بنفاد پیوست که سلطان بایزید
 بوداق بیگ بابان را که از جمله بد آموزان اوست بقتل آورده * سر
 او را بدرگاه معلی فرستد که جرایم او را بذیل عفو پوشیده کناهان
 او را باغماض پادشاهانه مقرون سازیم * سلطان بایزید بامتنال امر
 خاقانی مبادرت نموده بوداق بیگ را در کوتاهیه بقتل آورده سر
 او را باستانه پدر سلیمان مکان ارسال داشت * و از وحاجی شیخ
 و حسین بیگ و محمد بیگ و میر سیف الدین چهار پسر ماند * حاجی
 شیخ همراه سلطان بایزید بدیار عجم رفته در محل گرفتاری سلطان
 بایزید حسب الحکم شاه طهماسب با آغایان و امراء او بقتل رسید
 و امیر سیف الدین باجل موعود عالم فانی را بدرود کرد * و بمحمد
 بیگ سنجاق گستانه عنایت شده و بالفعل متصرفست *

﴿ میر حسین بن سلیمان ﴾

بعد از فوت پدرش چون ایالت بابان پیدا تصرف حاجبی
 شیخ بن ابراهیم درآمد اورا تاب مقاومت نمانده فرار کرده
 باستانه شاه طهماسب رفته از او امداد و معاونت طلب داشت
 یکدفعه چراغ سلطان استاجلوی والی دینور را همراه او کرده بدان
 حدود فرستاد کاری ساخت * دفعه دوم که سلاطین قاجار
 والی ولایت همدان را مامور گردانید او نیز چندان تقید فرموده
 بدان طرف رفته بی نیل مقصود مراجعت کرد * و ثالثا عبد الله
 خان استاجلورا امیر الامرا و سردار فرموده بالشکر بسیار
 چون سیل فراوان بتسخیر الکای بابان ارسال نمود * میر حسین
 لشکر قزلباش را بکالاه نام کوهی که از کثرت اشجار ماردا در
 آنجا راهگذار نبوده برده بحاجبی شیخ مقابل شدند * و والد
 فقیر نیز در آن داروگیر همراه بوده * موازی سی نفر از ملازمان
 اعتباری پدر در آنجا بقتل رسیده * و موازی دوسه هزار کس
 از طوایف قزلباش در معرض تلف درآمدند و آنچه از امرا
 و اعیان زنده مانده پیاده و عریان عودت کردند * شاه طهماسب
 از سوء تدبیر میر حسین رنجیده خاطر گشته اورا با محمد ورستم نام
 برادرش در یکی از قلاع بلاد عجم محبوس گردانید * و بعد از مدتی
 ایشانرا از حبس اطلاق داده * بمجرد خلاص شدن هر سه برادر

از دیار عجم فرار کرده باستانه اقبال آشیانه سلطان سلیمان خان
آمدند * از مرآحیم پیدریغ خسروانه در فراخور حال ایشان در
ولایت روم ایلی مدد معاش تعیین شده بدان طرف فرستادند *
و بعد از شش سال که در آن دیار بسر بردند بالتماس سلطان
حسین بیك حاکم عمادیه ایشانرا از روم ایلی آورده بمنصب ایالت
بابان سراقراز ساختند * و بعد از اتمام قضاای قضایای که قبل ازین
بتفصیل رقم زده کلمک بیان شد میر حسین بن سامان در دست
بوداق بیك بن حاجی شیخ کشته گشت * و ازو خضر بیك نام
پسری ماند * ناحیه مرکه من اعمال بابان را مدتها متصرف بود
آخر در زمان سلطان مراد خان مغفور که امیره بیك مگری
از قزلباش روگردان شده اطاعت سده سنیة عثمانی کرد * ناحیه
مرکه را نیز از خضر بیك بن میر حسین گرفته بطریق سنجاق
یکی از اولاد او مقرر کردند بواسطه این مدتی میانه امیره بیك
و خضر بیك منازعه و مناقشه بود * در خلال این احوال خضر
بیك بر حمت خدا رفته قطع رشته منازعت و مخالفت نمود *
بالفعل عشیرت بابان بی حاکم مانده * اما موازی چهار هزار مرد
تازی سوار مکمل مسلح در میانه آن قوم موجود است و اطاعت
کسی نمیکنند * و بروایتی عشیرت روزکی و حکاری از بابان
برآمده اند * و مردمانش بسیار بطاعت و عبادت و شرایع اسلام

مایل و راغب اند * مردم عابد و متدین و اهل فضل از آن قوم پیدا
 میشود * و هر آغایی از آغایان قبایل ناحیه از نواحی آن دیار را
 صاحبی کرده * هر سال چهار خروار زر در میانه خود تقبل کرده
 که بخزانه شهره زول ادا می نمایند * و ولایت بابان داخل خواص
 همایون باشد اکثر امانا و عمال بطریق مدارا و مواسا با ایشان سلوک
 می نمایند * هر سال مبلغی نقد و جنس بایشان عاید میگردد و الا
 بزور و تعدی يك فلس احرر بپیر میران و دقتداران و سایر امانا
 و عمال نمیدهند * و تاحال که تاریخ هجری در سنه خمس و الفست
 احوال آن ولایت باین منوال است *

فصل سیم

﴿ در ذکر حکام مکاری ﴾

از فحوای کلام غرایب انجام فضیلت فرجام و مودای
 بنان کثیر البیان فقهای شریعت انتظام مستفاد میگردد که
 نسب حکام مکاری بقبیله مکریه که در نواحی شهره زول توطن
 دارند میرسد * و پروایت بعض از ثقات از حاکمان بابان مشتق
 است. چه در السنه و افواه مشهور است که سیف الدین نام شخصی
 حیه کار مکار از آن سلسله پیدا شده * و از کثرت استعمال بمکاری
 اشتهار یافت و مکروه هم میتواند بود. العلم عند الله * بهر تقدیر

سیف الدین بتمانت رای و فطانت ذهن مشهور . بحیله و تزویر در
 زبانها مذکور بود * در مبادی حال و اواخر احوال سلاطین ترا که
 جمع کثیر از عشیرت بابان و سایر عشایر کردستان بر سر خود جمع
 آورده * ناحیه دریاس را از طایفه چاقو مستخلص گردانیده
 متصرف شد * و بعد از آن بتدریج ناحیه دول باریک . و ناحیه
 اختاجی و ایلتمور و سالدوز را نیز ضمیمه دریاس کرده بقوت
 قاهره و زور بازو کسی را در آن نواحی مجال تصرف و تعرض نماند
 و طوایفی که بر سر او مجتمع گشته بودند موسوم بمگری شدند
 و مدتها بحکومت آن دیار مبادرت نمود * (چون امیر سیف الدین)
 بعالم آخره شتافت از وصارم و بابا عمر دو پسر ماند *

صارم بن سیف الدین مگری

چون قائم مقام پدر شد شاه اسمعیل صفوی بعزم تسخیر
 ولایت مگری و قلع و قمع ایشان چند دفعه لشکر بر سر
 او فرستاده * در میانه او و قزلباش بکرات محاربات واقع شد
 هر مرتبه صارم مظفر و منصور شده شکست بر قزلباش
 افتاد * و تادرشهور سنه اثنی عشر و تسعمایه که شاه اسمعیل قشلاق
 در خوی فرمود طایفه شاملورا بسرداری عیدی بیک والد
 دورمیش خان و صارو علی مهر دار را بچنگ صارم فرستاد * هر دو

سردار بالشکر پیشمار بر سر صارم رفته * محاربه عظیم دست
 داد و هر دو سردار باخلق بسیار از اعیان شاملو بقتل آمده
 صارم برایشان غالب و مظفر شد * آخر الامر باتفاق امرا
 و حکام کردستان اطاعت آستانه سلطان عالیشان کسری نشان
 سلطان سلیم خان نموده از تحکم قزلباش خلاص گشته * در تاریخی
 که سلطان معتمدات نشان سلطان سلیمان خان بر سر بر و اورنگ
 قیصره روم جاوس همایون فرمود صارم بعز عتبه بوسی روانه
 درگاه کیتی پناه شده بنوازشات شاهانه عز اختصاص یافته
 ولایت و نواحی که از پدر بدو انتقال یافته بود بطریق اقطاع
 تمامی بدو ارزانی فرموده * نشان مکرمت عنوان سلطانی
 بشرف نفاذ پیوست و اجازه انصراف حاصل کرده * چون بوطن
 مألوف و مسکن معروف عودت نمود هادم اللذات بفرمان رب
 العزت تاخت بسروقت او آورده * دست او را از شهرستان بدن
 کوتاه گردانیده * قدم بعالم جاودانی نهاد * و از وقاصم و ابراهیم
 و حاجی عمر سه پسر ماند * اما هیچکدام از عمر و دولت متمتع
 و بهره مند نشده * در ربیعان جوانی و عین زنده گانی جهان فانی را
 وداع کردند * و از بنی عمان او رستم بن بابا عمر بن سیف الدین را
 شیخ حیدر و میر نظر و میر خضر سه پسر مانده بود بعد از فوت
 پسران صارم ولایت موروثی را در میان خود سه قسمت نمودند

چنانچه ناحیه دریاس و دول باریک و سالدوز و اختاجی به برادر
 بزرگ شیخ حیدر قرار گرفت و ناحیه ایلتمور بمیر نظر و ناحیه
 محمد شاه بمیر خضر مقرر شد * هر سه برادر باتفاق یکدیگر
 اطاعت شاه طهماسب کرده سر از رتبه متابعت سلسله عثمانی
 کشیدند * و در شهریور سنه ثمان و اربعین و تسع ماهه که فترات القاص
 میرزا روی داد حسب فرمان سلطان سلیمان خان از حکام
 کردستان سلطان حسین بیگ حاکم عمادیه و زینل بیگ حاکم
 حکاری و امراء برادوست بر سر حکام مگری رفته * در میان
 ایشان جنک عظیم واقع شده هر سه برادر در آن محاربه خونخوار
 و معرکه کیر و دار بقتل رسیدند * و از شیخ حیدر امیره و حسین
 دو پسر ماند و از میر نظر بیرام نام پسر می ماند و از امیر خضر الغ
 بیگ و میر حسن دو پسر ماند * اما همه خورد و نابالغ که هیچکدام را
 لیاقت حکومت و استعداد امارت نبود *

﴿ امیره بیگ بن حاجی عمر بن صارم بن سیف الدین ﴾

چون خبر قتل شیخ حیدر بمسامع جلال سلطان سلیمان خان
 رسید حسب الاستدعای امراء کردستان از دیوان سلطان
 سلیمان مکان امارت مگری بامیره ارزانی شد * و قریب سی سال
 بحفظ و حراست و ضبط و صیانت دریاس و عشیرت مگری قیام
 و اقدام نموده در اطاعت و فرمان برداری راسخ دم و در طریق

نیکو بندگی و خدمت کاری ثابت قدم بود * آخر باجل موعود
لیک اجابت حی و دود گفته به عالم آخرت نهضت فرمود *
و ازو مصطفی بک نام پسری ماند *

✽ امیره بیک بن شیخ حیدر ✽

بعد از فوت عمش اطاعت شاه طهماسب نموده * ایالت
ولایت مکرری از دیوان شاهی بدو مفوض گشت و استقلالاً بامر
حکومت مبادرت نموده * چون شاه طهماسب فوت کرد امیره
در قزوین بخدمت شاه اسمعیل آمده بعد بساط بوسی سرافراز شد
و نواب شاهی باقصی الغایت در اعزاز و احترام او کوشیده
رخصت انصراف ارزانی فرمود * و چون زمام سلطنت صفویه
در قبضه شاه سلطان محمد افتاد و عنان اختیار آن سلسله بالکلیه
بکف کفایت امراء قزلباش در آمده هرج و مرج در دیار عجم
بظهور رسید * امیره بیک را در آن ولایت مجال قرار و استقرار
نمانده بالضرورة با سایر امراء و حکام کردستان و لرستان و اردلان
در شهر سنه احدی و تسعین و تسعمایه بوسیله محمد پاشای میر
میران و ان باطاعت آستانه دولت آشیانه سلطان مراد خان
مشرف شد * و از عنایت بیغایت سلطانی ایالت ولایت بابان
الحاق اوجاق قدیمی او شده * سنجاغ موصل نیز ضمیمه ایالت او
گشت و سنجاغ اربیل و بعضی از توابع مراغه تبریز به پسران

او عنایت شد * و باتفاق محمد پاشای میرمیران وان در قلب زمستان
از طرف ارومی تاخت بر سر بکتاش قولی بیك استاجلوی
حاکم مراغه برده * او تاب مقاومت نیاورده فرار نمود و اموال
و اسباب او مع اموال سکنه و متوطنان آنجا بیاد نهب و غارت
رفته * از ایلخنی شاه طهماسب که مدتها در ناحیه قراجیق بود
اسبان تازی نژاد و بادپایان دیوزاد که در هیچ عصر و زمان
پادشاهان ذی شان مالک نشده اند انتخاب کرده بوان آوردند *

﴿ نظم ﴾

هزار اسب نکوشکل خوش اندام * بکاه پویه تند و وقت زین رام
اگر سایه فکندی تازیانه بیرون جستی زمیدان زمانه
چو وحشی کور در صحرا تکاور چو آبی مرغ در دریا شناور
و چون محمد پاشای میرمیران وان از سفر مراغه کامران
عودت نمود پسر امیره بیك را برداشته متوجه خدمت سردار
ظفر شعار فرهاد پاشا روانه ارضروم شد که باتفاق سردار نیکو
بندگی و حسن اخلاص امیره بیك را معروض پایه سرپرست
مصیر گرداند * بمجرد رسیدن ایشان حسب المدعا یکرنگی
و یکجہتی او را معروض سده علیہ گردانیده * چون حقیقت
احوال او بمسامع جلال سلطانی رسید از مراحم بیدریغ خسروانہ
ولایت مراغه بطریق بیکاریکی بشرط آنکه از تصرف

کما شتکان قزلباش بیرون آورد بدو ارزانی شد و اسم او را در احکام
 و فرامین امیره پاشا نوشته در سلاک پاشایان سلسله عثمانی منخرط
 گردید * و ناحیه دریاس را بعم زاده اش حسن بن خضر که قبل
 از اطاعت مومی الیه بمدتی بتقبیل عتبه علیه سلطانی مستسعد
 گشته بود ارزانی داشته بودند * و چون امیره پاشا بناحیه دریاس
 رسید حسن بیک در تسلیم نمودن ناحیه مزبوره بامیره تهاون
 ورزیده در قلعه آنجا متحصن شده * و امیره قلعه را مرکزوار
 در میان گرفته کار را بد آنجا رسانید که او را بیرون آورده بقتل
 رساند که ناگاه بیک برادر حسن بیک بتحریر بعضی از احباب
 از قلعه فرار کرده بخدمت فرهاد پشای سردار بارضروم رفت
 و در آنجا نیز از واهمه امیره بیک توقف ننموده بملازمت شاه
 سلطان محمد توجه کرد و نواب شاهی در اعزاز و احترام او کوشیده
 ناحیه دهخوارقان من اعمال سراغه را بدو عنایت فرمود * و امیره
 پاشا بمظنه آنکه برادرش حسین نام در مخالفت بابنی عمان هم زبان
 و همدستانست او را بقتل آورد و دشمنان او از بزرگ و کوچک مغلوب
 و منکوب گردانیده در حکومت استقلال تمام و تسلط مالا کلام
 پیدا کرد * و چون چند سال ازین مقدمه گذشته دار السلطنه
 تبریز بتصرف اولیای دولت عثمانی درآمد و جعفر پشای وزیر
 بحفظ و حراست آنجا مامور گشت * خواست که چون از قدیم

الایام ولایت مراغه از توابع تبریزست امیره پاشا نیز سردر بقیه
 اطاعت او نهاد * و امیره بواسطه آنکه اطلاق اسم میر میرانی
 بر او شده بود چندان کردن باطاعت در نداد * بناء علی هذا پاشای
 مزبور مرتبه مرتبه احوال امیره را معروض پایه سر بر اعلی نمود
 حکومت ولایت بابان و سنجاغ موصل و اربیل را از و رفع گردانید
 و کار را بجای رسانید و فرمود که مراغه از توابع تبریز است و اگر
 داخل خواص هایون نبوده باشد حاصلات نواحی تبریز بمصرف
 آنجا و فایز آنجا و هر سال پانزده خروار زر از حاصل و محصول آنجا
 داخل خزینه عامره میشود آنرا من بعد امیره بخزینه تبریز ادا
 نماید تا در وجه معاش عسکر آنجا صرف شود * امیره بالضروره
 هر ساله مبلغ خطیر بطریق تقبل در عهده گرفت که واصل
 خزینه تبریز نماید * و جعفر پاشا برین منوال دوسه سال از و مقطوع
 گرفته آخر الامر بدان نیز قانع نکشت * و در هنگامی که ولایت
 تبریز تحریر و بازدید شد مراغه را داخل خواص هایون تبریز
 گردانید و پوزی پانزده خروار زر بالتزام داده شخصی را بطریق
 سنجاغ در آنجا نصب کرد * و بعد از یکسال رعایای مراغه
 را گنده کشته بنوعی خراب گردید که فلس احمر بمیر سنجاغ
 عاید نشد و بغیر از یک خروار زر داخل خزینه و بیت المال چیزی
 دیگر نکشت * و امیره پاشا بالکلیه از لباس عاریتی عربان

گردیده باوجاق قدیمی و امارت ارثی قانع شد * و در محلی که مراغه
 و توابع درید تصرف امیره پاشا و اولاد عظام او بود شیخ حیدر
 نام پسر بزرگ او قلعه صارو قورغان من اعمال مراغه را که
 از صدمت غضب امیر تیمور کورکان سمت عالیها سافلها پذیرفته
 توده خاک شده بود * حسب فرمان قضا جریان سلطان مراد
 خان تعمیر فرموده بود * و در تاریخ سنه اثنی و الف که ایالت
 تبریز بخضر پاشای میر میران بغداد مفوض شد امنای مراغه
 بعرض اورسانیدند که خرابی مراغه از قلعه ایست که شیخ حیدر
 عمارت کرده * خضر پاشا نیز باغواهی مفسدان نواحی مذکوره را
 بطریق سنجاق بطایفه محمودی داده روکش سر شیخ حیدر
 نمودند در میانه ایشان منازعه و مناقشه واقع شده * برادرزادهای
 منصور بیک حمزه و قباد نام شخصی از اولاد زینل بیک که پیشوا
 و مقتدای الوس محمودی بود باجمع کثیر از رفیقان در دست مگری بقتل
 رسید * و در سنه ثلاث و الف خضر پاشا بتحریر بیک طایفه محمودی
 و عوض بیک میر لوای مکو ولد حسن بیک باراده انتقام و تخریب
 قلعه شیخ حیدر بر سر قلعه اورفت * اول شیخ حیدر بقدم عجز
 و انکسار پیش آمده راضی شد که دیت و خون مقتولان محمودی
 داده در استرضای خاطر پاشا کوشد * محرکان راضی نکشته
 پاشا را ترغیب کردند که بر سر قلعه رفته شروع در محاصره نماید *

آخر شیخ حیدر از عذر خواهی و تضرع مایوس گشته بالضرورة دست شجاعت از استین جلادت بیرون آورده مستعد جنگ وجدال و آماده حرب و قتال شد * باجمعی از دلیران اکراد در مقابل عسکر پاشا صف آرا گشته دست در قبضه شمشیر و کمان آورد *

﴿ نظم ﴾

ز قبضه فشردن شد از دست مشت

سپه شد ز تیر یلان خار پشت

خدا نك فدایی نا اعتمید ز خون دایران شده سرخ بید
 شد از تیر گردان چنان سردمه که برف آرد از باد صرصر دمه
 چنان نیزه را در زره رفت نیش که افعی در آید بسوارخ خویش
 القصة عوض بیک در آن معرکه بقتل آمده امیره پاشا خود را
 در میان انداخته پسر را از محاربات منع نموده * خضر پاشا نیز
 حرکت بر سکون ترجیح داده همان روز از سر قلعه برخاست *
 و امیره پاشا را بوداق بیک و قاسم و شیخ حیدر و حسین چهار پسر
 بود که در هنگام اطاعت بدرگاه سلطان مراد خان هر یک بمنصب
 سنجاق رسیدند * و بوداق نام پسرش باجل موعود برفت و حسین
 نام پسر دیگرش قاسم بیک برادر بزرگ خود را بقتل آورد و شیخ
 حیدر بقصاص برادر حسین بیک را از پای در آورد * بالفعل اولاد
 امیره منحصر بشیخ حیدر است و از نواحی و قلاعی که بغیر

از اوجاق موردی در تصرف پدر و پسر مانده ناحیه ترقه و ناحیه
 اجری و ناحیه صارو قورغان و ناحیه دو آب و ناحیه لیلان و قلعه
 ترقه و قلعه صارو قورغانست * و گماهی احوال ایشان
 در حین تحریر این نسخه بیسامان بدین عنوان بود که
 رقم شد و بر آینده عالم السرو الخفیات آگاهست

﴿ فصل چهارم ﴾

(در ذکر حکام برادوست)

که منحصر بر دو شعبه است * پوشیده نماید که اصل حکام
 برادوست از طایفه کورانست و بروایتی اصح از اولاد هلال بن
 بدر بن حسنویه است که حاکم دینور و شهره زول بوده اند *
 هلال در جنک شمس الدوله دیلمی والی همدان بقتل رسید اولادش
 باین دیار افتاد سه برادر بوده اند * یکی بجای پدر والی شهره زول
 شد و برادر دیگر حاکم عشیرت اگو کشته و برادر دیگر در بدو
 حال در ناحیه خان الماس من اعمال اوری آمده انجارا بطریق
 ملکیت متصرف شده * مرتبه بمرتبه ترقی در احوال ایشان
 پیدا شد تا بمرتبه امارت رسیده اند * و اعتقاد مردم برادوست
 آنست که حاکمان ایشان از اولاد بلال است اما غلط است
 هلال است و ارشد آن دودمان و خلاصه آن خاندان غازی قران

ولد سلطان احمد است که قبل از اطاعت امراء کردستانه باستانه
 شاه اسمعیل خلق بسیار از جماعت قزلباشان که در اورمی بوده
 تا موازی هزار نفر یک دفعه در جنگ بقتل آورد . و چون باتفاق
 امرا و حکام کردستان بعز بساط بوسی شاه اسمعیل رسید شاه
 اسمعیل او را اعزاز و احترام کرده نام او را موسوم بغازی قران
 ساخت و ناحیه ترکور و ناحیه صومای و ناحیه دول مع مضافات
 و قلاع و ملحقات بدو ارزانی داشته منشور ایالت داد . آخر همراه حکام
 و امرای کردستان بعقبه علیه سلطان سلیم خان در آمده در تاریخی که
 سلطان سلیمان خان غازی بعزم تسخیر ولایت عجم عنان عزیمت
 بطرف تبریز و آذربایجان معطوف داشت ، غازی قران بشرف
 همزبانی و مشاوره سفر نصرت اثر عز تقرب سلطانی یافته ، کلمات
 او در باب رای و تدبیر عجم موافق رای پادشاهی آمده در اعزاز
 و احترام او کوشیده مبلغی از ولایت آریل و بغداد و دیار
 بکر افراد سنجاق او فرموده بنوازشات پادشاهی
 ممتاز و مفتخر شد و مدت ها در امارت و حکومت
 کامرانی و حکمرانی کرده * عمر طویل یافت
 و بعد از وفات در صفحه روزگار شاه
 محمد بیک و علی بیک نام
 دو پسر گذاشت

شعبه اول

﴿ در ذکر امراء صومای ﴾

شاه محمد بيك بن غازي قران بعد از فوت پدرش متصدی امارت
گشت و چون چند سال بامر حکومت قیام و اقدام نمود بجوار
رحمت حق پیوسته * از بوداق بيك . و حسن و اسکندر وزینل
چهار پسر ماند . امارت و حکومت به پسر بزرگش مقرر شد *
﴿ بوداق بيك بن شاه محمد بيك ﴾

بعد از فوت پدر بموجب نشان دولت همعنان سلطان سلیم
خان متصدی قلاده امارت شد * او نیز ازین دار فنا بعالم بقا
رحلت کرد * از اولیا بيك و شاه محمد بيك و شهپاه قلی بيك
وسیدی نام چهار پسر ماند * و چون پسران خورد سال مانده
لیاقت و استعداد امارت نداشتند حکومت برادوست به برادرش
حسن بيك قرار گرفت *

﴿ حسن بيك بن شاه محمد بيك ﴾

بعد از برادرش بموجب حکم سلطانی منصب امارت برادوست
بدو عنایت و ارزانی شد * چون بعشایر و اقوام سلوک پسنیدیه
تمیگرد و امراء همجوار ازو ناخشنود بودند اقوام ازو متشکی گشته
بموجب عرض زینل بيك متوجه آستانه شد حکمها یون بنام حسین

پاشای میرمیران وان عز اصمدار یافت که تفحص احوال حسن بیک نماید * حسب فرمان قضا جریان حسن بیک را در دیوان وان حاضر گردانیده * بعد از تفتیش و تفحص او را از درختی که در میانه سرای واقع شده از گردن آویختند بعد از صلب و سیاست او امارت برادوست بغلی بیک مقرر فرمودند *

﴿ علی بیک بن غازی قران ﴾

بعد از قتل حسن بیک بموجب عرض و صوابدید حسین پاشا از سده سنیه سلطان سلیم خان حکومت بغلی بیک مفوض شد * چون چند سال از ایام حکومت او متمادی کشت عشیرت برادوست بحکومت اولیا بیک مایل و راغب گشته از علی بیک روگردان شده * باستدعای حکومت اولیا بیک روانه آستانه سلطان مغفور شده امارت اورمی از اسکندر بیک ابن شاه محمد بیک که هنگام تسخیر خسرو پاشا بدو مقرر کرده بود تغییر داده بغلی بیک مرحمت شده * اسکندر بیک بعد از عزل از سنجاق اورمی از حکومت استغنا نموده کنج انزو و اختیار کرده بعبادت مشغول شد * و علی بیک نیز چون یکسال باصر امارت اورمی مبادرت کرده بجوار رحمت حق پیوست و از و اولاد ذکور ندارد *

﴿ اولیا بیک بن بوداق بیک بن شاه محمد بیک ﴾

چون از پدر خورد سال ماند حکومت موروثی چند سال بدست بنی عمان افتاد * چون آثار رشد و سداد در جهت آمالش فروزان و نور دوات و استعداد از ناصیه اقبالش درخشان بود عشیرت و اقوام برادوست بجهت امارت اولیا بیک بدرگاه فلک اشتباه سلطان مغفور رفته استدعای امارت او نموده التماس ایشان بعز اجابت مقرون گشته * در تاریخ سنه خمس و ثمانین و تسعمایه امارت از علی بیک تغییر گشته باولیا بیک ارزانی شد * و حالیا که تاریخ هجری در سنه خمس و الفست امارت صومای بلا منازعت و ممانعت در ید تصرف اوست *

شعبه دایم

﴿ در ذکر امراء ترکورد و قلعه داود ﴾

﴿ ناصر بیک بن شیر بیک بن شیخ حسن بیک ﴾

ناحیه ترکورد را شخصی از آبا و اجداد ایشان سلطان احمد نام از ولایت برادوست تفریق کرده بطریق سنجاق متصرف شد * در محل تحریر این نسخه ابر در تصرف ناصر بیک بود و بالفعل در تصرف اوست * و او مرد شجاع و متهور است و عمرش از هشتاد متجاوز بود بواسطه دعوی سنور و ثغور

باعشیرت دیری تابع زینل بیك حکاری منازعه و مجادله کرده قریب
 صد نفر در میانه ایشان ضایع شد * و ناصر بیك بعضی اوقات
 ترك دیار کرده بخدمت شاه طهماسب رفت * و زینل بیك
 حکاری برغم او شیر بیك نام پسر او را تربیت کرده ناحیه
 صومای که ازو افراز کرده بطریق سنجاق بدو تفویض نمودند *
 و شیر بیك بجهت یزاری آزار خاطر پدر از عمر دولت برخوردار
 ندیده بمرض طاعون فوت شد * و بعد از فوت شیر بیك ناحیه
 ترکور بزین الدین بیك نام از بنی عثمان او مقرر گشت *
 وزین الدین بیك در هنگام فتح تبریز با امراء کردستان در سعد
 آباد نام محل در محاربه قزلباش بقتل رسید * و ناصر بیك تکرار
 ناحیه ترکور را الحاق سنجاق خود کرد * باز خضر بیك نام
 شخصی آن ناحیه را بطریق سنجاق از آستانه سلطان مغفور
 گرفت * و ناصر بیك او را بقتل آورد و بعد ازو بیوسف بیك
 عنایت کردند و بعد ازو بشاه محمد بیك دادند * و بعد ازو بحسینی
 بیك بن شیخ حسن بیك مقرر کردند و بالفعل در تصرف اوست
 و ناصر بیك شیر بیك و بیوسف بیك ، و قره خان ، و صارو خان
 و شاه محمد ، و تیمور خان ، و حسینی ، و حیدر نام هشت پسر
 داشت و شیر بیك بنوعی که مذکور شد مطعون گشته فوت
 کرد * و بیوسف بیك و تیمور خان نام پسرانش در دست الخضر

بيك بقتل رسيدند * و صارو خان نام پسرش در دست
حسينى بيك نام برادرش بقتل آمد *

فصل بنجر

﴿ در ذكر امراء محمودى ﴾

بر طبع سليم و ذهن مستقيم سخنوران حقيقت انما و مؤرخان
طريقت نما پوشيده نماد که نسب امراء محمودى بسلاطين مروانیه
ميرسد * و بروایتى با حاکمان جزیره بنی عمان اند شیخ محمود نام
بقولى از ولایت شام و بنقلی از جزیره عمریه در زمان تو که
قرا قوینلو با اقوام و عشایر بطرف آذربایجان آمد. قرا یوسف
بجهت سکونت قلعه آشوت را بدیشان داده شیخ محمود را در
سلك خدام و ملازمان خود در آورد. چون ازو بالدفعات آثار
شجاعت و دلاوری مشاهده کرده در مقام تربیت شده. ناحیه
اشوت را و ناحیه خوشاب را بدستور امارت بدو مقرر کرده آن
طایفه را ملقب بمحمودى گردانید * و بعد ازو

﴿ امیر حسین بيك بن شیخ محمود ﴾

بعد از پدر متصدى امر حکومت شد و در زمان سلاطين
آق قوینلو درجه طالعش مرتفع گشته، ناحیه الباق نیز از حکام
حکارتى مستخلص شده علاوه حکومت میر حسین شد. بامداد

معاونت ترا که چند دفعه لشکر عز الدین شیردشت را شکست داده
 بر ولایت شنبو استیلا یافت . و عز الدین شیر کسی بنزد حاکم
 بدلیس فرستاده ازو در باب طایفه محمودی امداد و معاونت
 طلب نمود حاکم بدلیس شیخ امیر بلباسی را سردار کرده جمع
 کثیر همراه او نموده بمعاونت عز الدین شیر فرستاد و درحین که
 میر حسین بعظمت و استقلال هرچه تمامتر در کنار رودخانه
 خوشاب که مشهور است بچم میر احمد نشسته بود شیخ امیر
 باتفاق لشکر عز الدین شیر بر سر او ریخته از جانبین آتش قتال
 اشتعال یافت های وهوی گردان و گردان بفلک اثیر رسید میر
 حسین بضرب تیر تقدیر از پای درآمد و ازو میر حامد نام پسر می ماند

﴿ میر حامد بن میر حسین ﴾

بعد از قتل پدر بجای او نشسته همچنان مدتها در سلاک امراء
 قزلباش منخرط بود چون ودیعت حیات بمقتضای نجات تسلیم
 کرد ازو میر شمس الدین و عوض بیک و امیره بیک سه پسر
 یادگار ماند

﴿ عوض بیک بن میر حامد ﴾

بعد از فوت پدرش میر لوای خوشاب و متصدی ضبط عشیرت
 محمودی کشت با (او رکز سلطان) حاکم وان و وسطان که از نیابت
 شاه اسمعیل بحفظ و حراست آنجا مبادرت مینمود در آن مقام